

بقلم
پروفیسور ولادیمیر سنیورسکی

فرمانروائی و قلمرو دیلمیان

پروشکاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ترجمہ

سرہنگ سندس جہانگیر قائم مقامی



ژوئیه، نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

قسمت‌های اولیه این رساله در شماره‌های
۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ سال یکم بچاپ رسیده اینک بقیه آن
از نظر خوانندگان میگذرد.

بررسیهای تاریخی

این بودسیر ناگوار وقایع و حوادثی که روی داد اما با تمام خشونت‌هایی که شد بر این رفتار و اقدام بهیچوجه ایرادی وارد نیست زیرا پس از سه قرن فرمانبرداری و تابعیت سیاسی، بالاخره ایرانیان در پایتخت بین‌النهرین استقرار یافتند و یک حکمران ایرانی از این پس بر سازمان و اداره کل فرمانفرمای دولت اسلامی نظارت می‌کرد و مهم‌تر آنکه، حاکم بر مرکز خلافت و مرجع تعصب اسلامی هم یکنفر پیرو و معتقد مذهب شیعه بود که بعد ها این مذهب، آئین رسمی کشور ایران گردید. هر چند خلفا، بارها تلاش کردند خود را از زیر قیمومت آل بویه خارج کنند ولی توفیق نیافتند و نامه‌ای از خلیفه المطیع مورخ بسال ۳۶۱ هجری (۹۷۱ میلادی) بخوبی میتواند مبین واقع باشد.

در این نامه که خلیفه المطیع در جواب بختیار بویه که او را برای شرکت در جنگ مقدس (جهاد) دعوت کرده بود نوشته است، میگوید:

«آنچه من دارم و جیزه‌ایست که کفاف نیازمندیهای خود من را هم نمی‌کند و حال آنکه دنیائی در دست شماست و از آن جمله حکمرانان و لایسات هستند. نه جنگ مقدس (جهاد)، نه زیارت و نه هیچ چیز دیگر که توجه سلطان را جلب می‌کند در توانائی و امکانات من نیست. آنچه که تو امروز می‌توانی بمن بگویی تنها این است که نام مرا در خطبه‌ها بیان کنند و اگر این امتیاز را هم بخواهی از من بگیری، مختاری و من آنرا نیز بتو واگذار میکنم.»^{۵۳}

= ۱۱ =

جزئیات متوالی تاریخ خاندان بویه را از این پس نمیتوان تحقیق و دنبال کرد زیرا این خاندان از این زمان بعبد بقسمتهائی جدا از یکدیگر و مستقل تقسیم و تجزیه شدند که مرکزشان در شیراز، ری و بغداد بود. اما بویه‌های اولیه و اصلی، ارتباط معنوی و عمیق خانوادگی و سجایای قهرمانی خود را حفظ می‌کردند.

هنگامی که معزالدوله در بغداد در گذشت، پسر و جانشین او بختیار بخوشی و لذائذ رغبت و تمایل بسیار نشان داد و از طرفی از سر بازان مزدور و ترک خود ناراضی شد و بفکر افتاد سازمان آنها را بکلی منحل کند. بر اثر این اقدام، شورش سخت و وحشتناکی روی داد و رئیس آنها در بغداد قدرت را بدست گرفت و در نتیجه سلطه و فرمانروایی خاندان بویه در بین النهرین متزلزل گردید. در این موقع، رئیس خاندان بویه رکنالدوله، درری بود و پسرش عضدالدوله در شیراز حکومت داشت. عضدالدوله با کسب موافقت پدر در سال ۳۶۴ هـ. (۹۷۴ م) برای اعاده نظم و برقراری آرامش ببغداد لشکر کشید و در بغداد بر اثر یک فشار محرمانه که بر او وارد شد، بختیار را از حکمرانی خلع کرد و خود جانشین او گردید و یقین داشت پدرش به حکومت او در بغداد و شیراز رضایت خواهد داد و باین نظر نمایندگان چرب زبان و مدبری روانه ری کرد اما رکنالدوله نه تنها اظهار رضامندی نکرد بلکه از این عمل نیز برآشفت و پیغام فرستاد «آیا اعزام تو برای کمک و تثبیت قدرت نوهام بود یا اینکه آنجا را ضمیمه قلدرو خود کنی. من بارها به کمک حسن بن فیروز از خاندان ماکان رفتم که از خاندان من نبود. اما هر بار، با آنکه در برابر دشمنان سر سخت او، زیاریهای و شمگیر و سامانیان، جان خود را بخطر انداخته بودم معذرا چشم به متصرفات و قلمرو او نداشتم و حتی راضی به قبول یک درهم نیز نشدم و این کار را جز بخاطر مردانگی و شهرت خود نکردم.»^{۵۴}

اعتراض رکنالدوله بقدری سخت بود که عضدالدوله مجبور شد بختیار را مجدداً بر جای خود برقرار نماید ولی چند سال بعد (۳۶۷ هـ = ۹۷۷ م) که بختیار بسوی شیراز لشکر کشید، عضدالدوله بغداد را تا حدود دیار بکر بتصرف خود درآورد.

عضدالدوله مشهورترین پادشاهان بویه بود و ۳۴ سال در فارس (۳۳۸-۳۶۷ هـ) و در بغداد (از ۳۶۷-۳۷۲ هـ) سلطنت کرد. در زمان او سپاهیان

۵۴- همان کتاب صفحه ۳۵ که عین عبارت عربی آن این است: طالبان للذکر الجمیل و محافظتان علی الفتوه. به صفحات ۲۳۰ و ۳۶۲ همان کتاب نیز رجوع کنید.

بویه نواحی بلوچستان و مکران را تصرف کردند و در سواحل عمان نیز پیروزی‌هایی بدست آوردند.^{۵۵} او با بادانی و بنا، بسیار علاقه داشت و سازنده بزرگی بود چنانکه شرح کاخ مجلل و عالی او را که در شیراز بنا کرده بود مقدسی بتفصیل بیان کرده است و میگوید: دیوارهای سیصدتالار آن برخی از کاشی و چینی ساخت کشور چین بود و بعضی از مرمر و یارهای هم‌طلائی و مزین به نقاشی‌های ترکی بود. در ایالت فارس، عضدالدوله سد مشهوری را که بنام او بنا امیر خوانده‌اند بنا کرد و شهر سوق الامیر نیز از آثار اوست. در عراق مقابر عالی و حسین علیهم‌السلام و بیمارستان بغداد و کاخ سرای سلطان و همچنین دیوار مدینه در عربستان و بسیاری بنای دیگر از آثار او می‌باشد.^{۵۶} عضدالدوله سرانجام در عراق در گذشت و او را در نجف بخاک سپردند.

دو برادر عضدالدوله بنام مؤیدالدوله و فخرالدوله بودند که مرکز حکومتشان در ری و شهرت آنها بیشتر بسبب وزیر ادیشان صاحب اسماعیل بن عباد متوفی بسال ۳۸۵ هـ (۹۹۵ م) بود.

فخرالدوله بسال ۳۸۸ هـ (۹۹۷ م) در گذشت و از او پسری نه‌ساله بجای ماند و قدرت و حکومت را پس از او مادرش سیده خاتون که زنی بسیار مقتدر و مدبر بود بدست گرفت.^{۵۷} و چون پسرش بسن بلوغ رسید و اختیارات را خود بدست گرفت، سیده خاتون بنزد امیر کرد بدر بن حسنویه رفت و با کمک و پشتیبانی او بر ری مستولی شد.

۵۵- همان کتاب ص ۲۱۳- پیش از این، در سال ۳۵۴ هـ (۹۶۵ م) هم حکومت عمان باطاعت معزالدوله درآمد بود.

۵۶- همان کتاب صفحات ۴۰۴ تا ۴۰۸ و جلد سوم ص ۶۹ (بنای ساختمانها در بغداد).
مقدسی در صفحات ۲۱۰ و ۴۳۰ تا ۴۳۱ و ۴۴۹ و کتاب شوارز Schwarz، بنام به کتاب لسترنج Le Strange بنام بغداد در دوره خلافت عباسیان فصل مقدم و بکتاب ژ. سالمون G. Salmon بنام مقدمه نقشه برداری بر تاریخ بغداد چاپ پاریس سال ۱۹۰۴ و ترجمه قسمتی از تاریخ بغداد تألیف الخاطب البغدادی نگاه کنید.

۵۷- نام اصلیش شیرین و دختر اسپهبد رستم دوم (۳۹۶-۴۱۸ هـ مطابق با ۱۰۰۶-۱۰۲۸ میلادی) پادشاه طبرستان از سلسله باوندیان بوده است.

در زمان او نخستین سلسله ترک (غزنویان) در افق جهان پدید آمد و محمود غزنوی به سیده خاتون اعلام کرد سکه بنام وی زند و سپاهی نیز بهری فرستاد ولی سیده خاتون پاسخ فرستاد: «نتیجه این جنگ معلوم نیست. اگر سلطان مرا مغلوب کند، غلبه بر یک زن افتخاری برای او حاصل نمی کند ولی اگر من بر سلطان دست یابم و فاتح شوم، فنگ این شکست تا پایان سلطنت سلطان هرگز از پیشانی او زدوده نخواهد شد.»^{۵۸} بر اثر این پیغام تاسیده خاتون زنده بود محمود بسراغ او نرفت و چون او در گذشت (۵۴۱۰ = ۱۰۱۹ م) بهمه چیز پایان داده شد باین معنی که پسرش مجدالدوله از سلطان محمود کمک طلبید و سلطان محمود در سال ۴۲۰ هـ (۱۰۲۹ م) بهری رفت ولی نه تنها به مجدالدوله کمک نکرد بلکه خود ری را تصاحب نمود و شعبه آل بویه ری را منقرض ساخت و این شعبه به هندوستان مهاجرت کردند. در قسمت جنوب ایران، از پادشاهی آشفته ولی طولانی بهاالدوله پسر عضدالدوله که مرکز آن در جنوب ایران بوده و از بغداد تا فارس و کرمان امتداد می یافت باید نام برد و خوشبختانه بر اثر توالی نوشته های این مسکوبه، رود هراوری و هلال بن محسن از جزئیات تاریخ این امیر میتوان آگاه شد.

آخرین سالهای این سلسله در حالی که در خاور ایران ترکها خود را برای حمله بایران آماده می کردند، با جنگ میان بازماندگان بویه گذشت. بعد از سامانیها که توسط ترکان قرارخانی و غزنوی از میان رفتند، خاندان بویه بوسیله سلجوقیان مضمحل شدند. در ۴۴۷ هـ (۱۰۵۵ م) طغرل بیگ به بغداد رسید و مذهب تسنن را آئین رسمی اعلام کرد و آخرین امیر خاندان بویه الملك الرحیم در قلعه طبرک واقع در نزدیکی ری محبوس شد و تا پایان عمر در آنجا بود. در سال بعد (۵۴۴۸ هـ) هم فارس از دست الملك المنصور برادر الملك الرحیم خارج شد و بدست سلسله رقیب او شهبانکاره ایها افتاد. سلجوقیان نیز کمی بعد به قلمرو الملك المنصور رسیدند و برادر دیگر او

۵۸- تاریخ گزیده، ص ۴۲۸ نسخه ویلکن Wilken و متن میرخواند ص ۴۲- در کتاب افول خلافت جلد سوم صفحه ۲۹۱ موقیم سیده خاتون را بنصایح خردمندانه امیر حسنویه بدرنست میدهد.

را به امارت آن نواحی برداشتند ولی چون او در سال ۴۸۷ هـ (۱۰۹۴ م) در گذشت يك حاکم ترك بجای او منصوب گردید و بساط بازماندگان خاندان بویه که در ری و بغداد و شیراز بودند بدین گونه برچیده شد.

- ۱۲ -

پیش از این، از پیشقدمان بویهی سخن رفت و باید گفت استیلا و فرمانروایی دیلمیان راه را برای سایر عناصر ایرانی نیز باز کرد که بتدریج خود را متشکل ساخته و قد برافرازند و از آن میان سلسله کاکویه را باید نام برد که مستقیماً به آل بویه نسبت می‌برند. چه، واژه کاکویه بمعنی خال (برادر مادر) میباشد و نیز محقق این است که از بستگان سیده خاتون مادر مجدالدوله که خود دختریکی از امرای طبرستان می‌بود، بوده‌اند.

از شرح سوانح مربوط باین سلسله که بین سالهای ۳۹۸ و ۵۱۹ هـ (۱۰۰۷ - ۱۱۱۹ م) در همدان و اصفهان بنام اتابکان حکومت داشتند و بازماندگان و اعیان آنها هم تا حدود ۶۷۳ هـ (۱۲۷۴ م) در یزد بوده‌اند آگاهی‌هایی در دست است.

در شمال غربی ایران، یعنی در ناحیه آذربایجان شرقی و اران، دیلمیان مظفری^{۵۹} تا حدود سال ۱۰۰۰ هجری استیلا داشتند. کردهای شدادیان در اران (پایتخت آن گنجه) بین سالهای ۳۴۱ و ۴۰۹ هـ (۹۵۱ - ۱۰۱۸ م) و شعبه غربی آنها در آفی از ۴۵۱ تا ۵۵۹ هـ (۱۰۶۵ - ۱۱۹۴ م) حکومت می‌کردند. بعلاوه در قهریز و سپس در مراغه، کردهای روادیان از حدود سال ۳۴۴ هـ (۹۵۵ م) قدرت را بدست گرفته بودند و نه تنها تا مقارن ایام ظهور سلجوقیان بلکه تا حدود حمله مغولان هم در آنجا حکمروائی داشتند. (حدود سال ۶۱۸ هـ = ۱۲۲۱ م)^{۶۰}.

۵۹- به قسمت هفتم همین رساله س ۲۲ رجوع شود.

۶۰- ر.ک. به هواد Huart مبعوث مظفریان آذربایجان در کتاب یادنامه ادوارد برون چاپ کمبریج سال ۱۹۲۲ صفحات ۲۲۸ تا ۲۵۶ و در مورد اتابکان مراغه به مقاله مینورسکی ذیل نام مراغه در دائره المعارف اسلامی و بخصوص به کتاب شهیداران گمنام تألیف کسروی بخشهای دوم و سوم مراجعه شود.

در ناحیه ارتفاعات زاگروس بین کرمانشاها و قصر شیرین، کردها تشکیل دو امارت نشین جداگانه داده بودند که یکی **برزیکان** در قلمرو سلسله حسنویه Hasanvaihides از ۳۴۸ تا ۴۰۶ هـ (۹۵۹ تا ۱۰۱۵ م) و دیگری **شادانجان** در قلمرو بنو عنان از ۳۸۷ تا ۵۵۰ هـ (۹۹۷-۱۱۵۵ م) بود^{۶۱} و نیز در منطقه دورتر یعنی در **دیاربکر**، یکی از سران قبیله حمیدیه موسوم به **باز** توفیق یافت امیر نشینی از سال ۳۷۲ هـ (۹۸۲ م) بوجود آورد که سلسله او بعدها در زمان بازماندگانش بنام **مروانیان** نقش مهمی در تاریخ کردهای مغرب بازی کرد و تا سال ۴۸۹ هـ (۱۰۹۶ م) نیز که بر اثر فشار و هجوم ترکان سلجوقی از میان رفتند، باقی بودند^{۶۲}.

بدین ترتیب در سراسر ناحیه ایران و همچنین در نواحی اطراف آن، عناصر ایرانی با کوشش تمام توانستند خود حکومت کنند. امادیری نیاید، هجوم قبایل ترک و مغول بساط امارت نشینهای ایرانی را از میان بر انداخت و سازمانی جدید که بصورت اقطاع و تیولهای نظامی بود بجای آن برقرار ساخت. دیلمیان که بر اثر پیش آمد این حوادث، جلای میهن کرده بودند از تأثیر این تحولات بر کنار ماندند ولی بتدریج با مللی که در اطراف آنها می بودند ترکیب یافته و در آنها مستحیل شدند. ناحیه اصلی دیلم هم جزئی از قلمرو قدرت های ولایات ساحلی دریای خزر شد و بیشتر آن جزو حوزه نفوذ سلسله امرای **کارکیا** در گیلان شرقی (بیایمیش *Biyâpich* که مرکز آن لاهیجان بود) افتاد و در سده نهم هجری (پانزدهم میلادی)، کارکیاها بکلی دیلمیان را بر انداختند و بسیاری از ایشان را کشتند^{۶۳}.

۶۱- رک. به هوار Huart کتاب بنو عنان چاپ سوریه سال ۱۹۲۲ صفحات ۲۶۵ تا ۲۷۹ و صفحات ۶۶ تا ۷۹.

۶۲- درباره حوادث مربوط به دیلمی لشکری در اصفهان به ص ۲۱۳ جلد یکم افول خلافت و در خصوص گیل لشکری بن مردی در آذربایجان، به ص ۳۹۸ همان کتاب و در مورد کرد دیلم به ص ۳۹۰ ج ۱ و ص ۱۶۱ جلد دوم آن کتاب رجوع شود.

۶۳- سادات کارکیا در حالی که قلمرو قدرت خود را از دشت گیلان بسوی ارتفاعات توسعه می دادند متوالیاً بتدریج امرای محلی هزاراسبی را از اشکور (در ۸۷۷ = ۱۳۶۴ م)، بازماندگان بقیه در صفحه بعد

اما با این احوال، هنوز میتوان امیدوار بود که اگر تحقیقات بیشتر و عمیق تری صورت گیرد شاید بقایای دسته‌ها و گروه‌هایی از دیلمیان را در سرزمین‌های قدیمی و اولیه آنها و یا در نواحی متصرفی ایشان، بتوان یافت و در تأیید این نظر کافیسست نظریه محققانه و هوشمندانه اندرس F. C. Andreas را که در مورد اصل و مأخذ دیلمیان تیره زازا (دیمل) اظهار داشته است یادآور شد^{۶۴}

=۱۳=

دیلمیان در آغاز مردمانی عامی و غیر متمدن بودند و در این مسأله نیز تردیدی نیست و از شرحی هم که فرستاده مرداوویچ زیاری که برای بازگرداندن وشمگیر برادر مرداوویچ پس از فتوحاتش، به دیلم رفته بود، این نکته بخوبی برمی آید:

فرستاده مرداوویچ میگوید: من او را [یعنی وشمگیر را] در میان مردمانی یافتم که به کشت برنج مشغول بودند و هنگامی که آنها مرادیدند بمن نزدیک شدند. مردمانی بودند سروپا برهنه و شلووارهای کوتاهی که از تکه‌های پارچه‌های رنگارنگ درست شده بود بالباسی ژنده برتن داشتند. پیغام مرداوویچ را به وشمگیر رسانیدم. او در آن لحظه بعلامت خشم و نفرت آب دهان خود را

بقیه از صفحه قبل

فرقه اسماعلیه را از الموت و قبیله را از دیلمان ورود بربر انداختند. در سال ۸۱۹ هـ (۱۴۱۶ م) سیدراضی از لاهیجان و برادرش سید محمد بیبانه و بنوان بسیج، دیلمیان را بساحل سفید رود خواستند و هنگامی که دیلمیان در آنجا گرد آمدند، سادات مزبور بیبانه اینکه دیلمیان از ملاحظه هستند فتوای قتل عام آنان را دادند و در این واقعه دوالی سه هزار دیلمی بقتل رسید و در آن میان رؤسای ایشان هم کشته شدند. نگاه کنید به تاریخ گیلان و دیلمستان تألیف ظهیرالدین چاپ رابینو Rabino رشت سال ۱۳۳۰ هـ صفحات ۵۷ بعد و همچنین صفحه ۱۱۸ و صفحات ۱۲۲ تا ۱۲۶.

۶۴- رابینو در مقاله گیلان در مجله دنیای اسلامی سال ۱۹۱۵-۱۹۱۶ شماره ۳۲ ص ۲۸۰ می نویسد: «از بازماندگان دیلمیان قدیمی فقط بهنگام زمستان، در دهکده‌های کلاردشت و جو اورسال واقع در دشت و در زمان تابستان در کلاچ‌خا معدودی را میتوان یافت و ساکنان دهکده دیلمان نیز از دیلمیان بوده‌اند که زمینها و املاک خود را فروخته و در برجان زندگی میکنند.»

پرتاب کرد و با صدائی بلند گفت: میخواهد جامه سیاه عباسیان را که بتن دارد بمن نشان دهد!... من نادانی و جهلی در محیط او یافتم که از بیان آن شرم دارم اما بعدها او خود یکی از پادشاهانی شد که بهتر و بیشتر از هر کس به اداره حکومت و سیاستی که بایستی نسبت به اتباع خود اجرا کند، آشنا و واقف گردیده.^{۶۵}

درباره رکن الدوله، مورخ دوره بویه، عدم توفیق وزیر اعظم او ابن عمید را در اصلاحاتی که در نظر داشته است چنین شرح میدهد:

«رکن الدوله با آنکه بر سایر امرای دیلمی همزمان خود برتری داشت، همیشه مانند سر بازان یغما گر بود و منظوری جز غارت و چپاول نداشت و به اینکه این رفتار او در آینده اتباع و بازماندگانش چه تأثیری می بخشد بهیچوجه نمی اندیشید و برای پاداش دادن سر بازان خود، آنها را از اقدام بهیچ عملی منع نمی کرد و بکارهایی ترغیب می نمود که جز خود او دیگری قادر بر جلوه گیری از آنها نمی بود و این وضع رفته رفته بقسمی شد که برای خود او هم دیگر جلوه گیری از آن امکان نداشت و معهذ از ادامه آن وضع ناگزیر بود زیرا پسرش پادشاه نبود و خود او نیز تربیت ولایتعهدی و حتی در میان دیلمیان، اقتدار یک امیر مطلق العنان را نداشت.»^{۶۶}

ولی همین مورخ بسیاری از آثار بزرگ منشی و نجابت افراد بویه را هم ذکر میکند. چنانکه در شرح اعتراض رکن الدوله نسبت برفتار و نیت عضد الدوله دیدیم؛^{۶۷} همچنین در سال ۳۲۲ هـ (۹۳۴) بعد از فتح شیراز که افسران عماد الدوله با او پیشنهاد کرده بودند، اسیران را با غلوزنجیر در معرض تماشای مردم قرار دهند، عماد الدوله گفته بود: نه؛ بهتر است دشمنانسی را که خداوند در اختیار ما قرار داد ببخشیم و خداوند را سپاس گزاریم که این مرحمت را نسبت بما داشته است.»^{۶۸}

تردید نیست که دیلمیان از افتخارات گذشته ایران الهام می گرفتند

۶۵- ابن الاثیر: جلد هشتم ص ۱۸۳- هوار: زیاریان ص ۳۷۰.

۶۶- افول خلافت بخش ۲ ص ۲۷۹.

۶۷- ن. گ. به بخش ۱۱ همین رساله.

۶۸- افول خلافت بخش یکم ص ۲۸۳.

و میخواستند همان رسوم و آداب و سنن دیرین را ادامه دهند چنانکه مرداوید هم که با تمدن چندین آشنائی نداشت برای خود تختی زرین ساخت و دستور داده بود تاج و کلاهی بتقلید خسرو انوشیروان، مزین به جواهرات گرانبها برای او بسازند. بعدها هم، در سال ۴۰۴ هـ (۱۰۱۳ م) بهاءالدوله از خلیفه لقب شاهنشاه که پس از ساسانیان، تا آنروز کسی آن لقب را نداشت گرفت و پسرانش نیز همین عنوان را حفظ میکردند و با وجود اعتراض اولیای امور بغداد که مجوز این لقب و عنوان چیست، مع هذا پسران بهاءالدوله این عنوان را از روی خود بر نداشتند و دربار بغداد بالاخره مجبور شد در مراسم نماز جمعه سال ۴۲۱ هـ (۱۰۳۰ م) نام جلالالدوله را توأم با عنوان شاهنشاه ذکر کند.^{۶۹}

خاندان بویه عامل مهم و از بنیان مذهب شیعه ایرانی هستند و در این سالها، تمام همسایگان خیلی نزدیک دیلمیان و ساکنان کیلان هم مذهب تسنن داشتند. بویه‌ها پیشقدم اجرای سیاستی بودند که پانصد سال بعد هم خاندان صفوی آنرا بکار بردند و مذهب شیعه را آئین ملی ایران دانستند و این فرقه از اسلام که با خصایص ملی ایرانی هماهنگی بسیار میداشت، از این تاریخ در ایران رسوخ و رفته رفته قبول عامه یافت.

نخستین بار مراسم عزاداری در ماه محرم، در زمان خاندان بویه برگزار شد و این اثر در این باره چنین می نویسد:

در دهم محرم سال ۳۵۲ هـ (۹۶۳ م) معزالدوله فرمان داد دکانها را در بغداد بستند و نوحه خوانی و عزاداری کردند. چادرهای بزرگ برافراشتند

۶۹- هلال بن صابی کتاب الوزرا، چاپ آمدروز Amedroz صفحه ۳۸۸ و افول خلافت بخش سوم ص ۳۵۸: موفق وزیر در نامه ای به بهاءالدوله بتاريخ ۲۷ جمادی الثاني سال ۳۹۰ هـ (۴ ژوئن سال ۱۰۰۰ میلادی) اورا شاهنشاه خطاب می کند. صاحب چهارمقاله در صفحه ۱۷ عنوان شاهنشاه را به ارباب صاحب بن عباد میدهد. یاقوت در ارشاد الاریب جلد دوم صفحه ۱۲۰ میگوید: عنوان شاهنشاه بسال ۴۰۳ به جلالالدوله اطلاق شد و بگفته آمدروز در کتاب

The assumption of the title Si â hinshâh by Buwailid rulers, Numism. Chronicle 1905 Vol. Vpp. 393-9.

و نظامی عروضی در چهارمقاله، لقب شاهنشاه بر هلاءالدوله کاکوبه نیز داده شده است.

وزنان با کیسوان پیریشان و صورتهای سیاه کرده به علامت سو کواری در کوچها و خیابانها میدویدند و در مرگ حسین بن علی^{۷۰} زاری میکردند و پیروان تسنن قادر بجلوگیری از این تظاهرات نبودند زیرا شیعیان بیش از سنیان بودند و بعلاوه قدرت مطلق یعنی سلطان هم خوداز شیعیان می بود.^{۷۱}

عزاداری ونوحه-رانی برای مردگان از رسوم و عادات دیرین دیلمیان بود^{۷۲} و از طرفی، عزاداری که ابن الاثیر شرح داده است بی گمان موجب پیدایش تعزیه خوانی ایرانی در ایام محرم شده است و بنا براین می توانیم خاندان بویه را مبدع و مبتکر این رسم و سنت ایرانی دانست.

سامانیان با عظمت و شکوه دربار خود و همچنین بر اثر وجود ونبوغ و درایت دانشمندان و ادبای دربار خویش موجبات انقراض و اضمحلال خاندان بویه را فراهم ساختند ولی در میان وزرای خاندان بویه هم اشخاص بزرگ و گرانقدری مانند ابوالفضل بن عمید (وزیر سن الدوله) و صاحب اسماعیل بن عباد (وزیر مؤید الدوله و فخر الدوله) که او خود نیز اهل طالقان بوده است، بوده اند، بعلاوه ابن سینا که مقام علمی و فلسفیش او را از دخالت در امور سیاسی باز میداشت، مع هذا تا مجد الدوله بزرندان سیده خاتون افتاد بوزارت منصوب بود و باز میدانیم که فردوسی منظومه

۷۰- مینورسکی، حسن بن علی نوشته و ظاهر آ اشتباه چاپ است. مترجم.

۷۱- ابن الاثیر: جلد هشتم صفحه ۶۰۷، ملاحظات مربوط بسالهای ۳۵۳ و ۳۵۷ هـ و همچنین بصفحات ۴۱۳ و ۴۳۵ (عزاداری عاشورا و جشن روز عید غدیر) و صفحه ۴۴۳ نگاه کنید و چنانکه کرینسکی Krynski در کتاب تعزیه خوانی در ایران، چاپ کیو Kiev سال ۱۹۲۵ صفحه ۷ تشریح کرده است مآخذ ابن الاثیر در این مورد بایستی هلال بن صابی باشد که خود در قطعه مربوط به سال ۳۸۹ هـ (در چاپ آمدروز ص ۳۷۱)، مبحث رسوم و عادات شیعیان، از تجلیل و بزرگداشت روز غدیر (یوم الغدیر) صحبت می کند.

۷۲- مقدسی: ص ۳۶۱- افول خلافت: جلد دوم ص ۱۳۷ (رکن الدوله در مرگ برادر خود سه روز شیون و زاری کرد)، در همان کتاب ص ۱۸۲ (مزدلوله که بیمار بود خود برای خویش سو کواری می کرد). افول خلافت در جلد سوم صفحه ۲۶۰: مصمصام الدوله پس از شکست، غذا نمی خورد و جامه سیاه می پوشید. به کتاب ابن اسفندیار ص ۲۳۳ نیز نگاه کنید که مینویسد سو کواری دیلمیان سه روز بود.

یوسف و زلیخای خود را به بهاءالدوله دیلمی تقدیم کرده بود^{۷۳} و شعرای ایرانی دوره بسویه عبارت بودند از استاد منطقی که زیر حمایت صاحب بن عباد بود. بندر [رازی] که اشعار خود را بلهجه رازی میگفت (۳۸۷ تا ۴۲۰ هـ) و کیاغضائری (سفالگر) متوفی بسال ۴۲۵ هـ (۱۰۳۴ م) که عموماً از شعرای دربارهای بویه بودند و همچنین مدیحه سرای بزرگ قطران را (متوفی بسال ۴۶۵ هـ = ۱۰۷۳ م) که در آذربایجان میزیست میتوان یکی از انعکاسات دوره خاندان بویه دانست و در میان تازیان، الممتنی نیز قصائدی در مدح عضدالدوله سروده است و چندتن از امرای بویه هم خود طبعی موزون و رسا داشتند و بعربی و فارسی شعر میگفتند و بدین ترتیب دربار خاندان بویه بسیاری از ادبا و دانشمندان را بسوی خود کشیده بود^{۷۴}.

۷۳- موفق که فردوسی او را در دیباجه شاهنامه مدح میکند بایستی همان وزیر بهاءالدوله موسوم به عبدالعلی بن اسماعیل الموفق باشد.

۷۴- تعالی یک فصل تمام در کتاب خود به اشعار عربی عضدالدوله و پسرش تاج الدوله و خسرو بن فیروز بن رکن الدوله تخصیص داده است (یتیمه الدهر، کتاب دوم فصل یکم). فصول دوم و سوم کتاب دوم یتیمه الدهر به وزرای بویه، الملهبی و ابواسحاق الصابی و فصل چهارم به نویسندگان عصر بویه اختصاص دارد (صفحات ۱ تا ۱۰۵) و فصل نهم شامل پانزده قصیده است که برای وزیر بهاءالدوله شاپور بن اردشیر سروده شده (صفحات ۲۰۰ تا ۲۰۷) و کتاب سوم در وصف ابن عمید وزیر (ص ۲ تا ۲۵) و پسرش ابوالفتح (ص ۲۵ تا ۳۱)، صاحب اسماعیل بن عباد (صفحات ۳۱ تا ۱۱۸) و درباره مدیحه سرایان صاحب بن عباد (صفحات ۱۶۳ تا ۱۹۴) است که معروفترین آنها، مهیار بن مرزویه دیلمی است که بعربی شعر میسرود و این شخص که آئین زرتشتی داشت و در سال ۴۲۸ هـ (۱۰۳۷ م) در گذشته، در سال ۳۹۴ هـ (۱۰۰۳ م) بدین اسلام گروید. در این مورد به کتاب ابن خلکان ترجمه سلان ۴۱۸ جلد سوم ص ۵۱۷ نگاه کنید. آثار مهیار هم بتازگی در قاهره بچاپ رسیده است.

| منظور زمان تألیف رساله حاضر یعنی سال ۱۳۱۰ شمسی (۱۹۳۱ م) میباشد.

مترجم |.

در مورد شعرای فارسی زبان بچهار مقاله. صفحات ۲۸ و ۸۰ و حواشی میرزا محمدخان قزوینی نگاه کنید و در خصوص جلال و عظمت زمان عضدالدوله نیز بکتاب ابن اسفندیار صفحات ۹۰ تا ۹۱ رجوع شود. برای آگاهی از احوال استادان عضدالدوله به کتاب مختصر ابوالفرج ترجمه پوکوک Pocock صفحه ۳۲۵ و ترجمه لاتین آن ص ۲۱۴ نگاه کنید.

بقیه در صفحه بعد

= ۱۴ =

بساط خاندان بویه بر اثر يك حمله و هجوم خارجی بر چیده شد و بر علل انقراض آنها، علاوه بر نفاق و دو دستگی که در سالهای آخر قدرت آنها مشاهده می شود، علتی داخلی که آن، ضعف آنها بود نیز باید افزود. ارتش آنها فاقد انضباط بود و برای آنها حساسات و تمنیات سربازی آنها را بتوانند راضی نگاهداشت از دست زدن بهر تدبیر و چاره ای ناکزیر بودند و بخصوص اراضی را بین آنها تقسیم میکردند و پس از آن، چون دیگر، آنطور که لازم می بود مراقبت و عمل نمیشد، از عوایدی که باید حاصل دستگاہ دولتی شود کاسته میشد. در این دوره همه میخواستند با انتساب خود بدیلمیان، از مزایا و امتیازات بیشتری برخوردار شوند چنانکه مجموعه حکایات تنوخی شامل تاریخ جالیبست از جوانی که مرید منصور الحلاج بود و میخواست است بهر کیفیت شده در دستگاہ دیلمیان راه یابد و باین نیت زبان دیلمی را فرا گرفت و خود را به خوردن سیر بمقدار زیاد، عادت داد^{۷۵} و بارها صورت اسامی صاحبان قبول را که هرگز دیلم را ندیده و دیلمی نبودند، مرور کرد تا بتواند یکی را بیابد که نام او را حذف نماید^{۷۶} [و جوانی برای

بقیه از صفحه قبل

برای مدح عضالدوله بهمان کتاب ص ۳۲۰ و ترجمه آن ص ۲۱۱ و به کتاب مورخ ارمنی آسولیک Asolik جلد دوم فصل شانزدهم ترجمه ماکلر Macler چاپ سال ۱۹۱۷ صفحه ۶۳ رجوع نماید.

پادشاهان بویه با آنکه خود شیعی مذهب بودند، در قلمرو حکمرانی خود سیاست آزادی مذهب را پیروی می کردند چنانکه عضالدوله بوزیر خویش نصر بن هارون که آئین مسیحی داشت، دستور داد کلیساهای بسازد (افول خلافت ج ۲ ص ۴۰۸) و مسیحیان اذاین بابت بی گمان نسبت باو باید حق شناس باشند. یکی از منشیان مزالدوله هم بنام سعد اسرائیل بن موسی نیز مسیحی بود (افول خلافت ج ۱ ص ۲۹۸) و به علاوه انتخاب یک یهودی بسمت حکمرانی بندر معروف سیراف در سال ۳۷۹ (۹۸۱ م) خود نشانه تمایل پادشاهان بویه به آزادی مذهب و عقیده بوده است (افول خلافت ج ۳ ص ۱۵۵).

۷۵- تنوخی: نشوار المعاضره، چاپ مارگولیوٹ Margoliouth ص ۸۸ و ترجمه آن ص ۹۵.
۷۶- افول خلافت جلد سوم ص ۳۱۲- در سال ۳۸۸ (۹۹۸ م) مصمص الدوله دقت ثبت و سر- شماری دیلمیان را بر روی کرد و از آن میان نام ۶۵۰ تن از آنها می را که در ناحیه فسا و ۴۰۰ تن را که در کرمان خود را دیلمی میخواندند و شجره نسبت آنها دوست نبود اذ دقت حذف کرد (افول ج ۳ ص ۳۶۱)

خود پیدا کند]. از طرف دیگر قدرت ارتش دیلمی بر اثر ناسازگاری که میان دو عنصر متشکل آن، یعنی پیاده نظام دیلمی و سوار نظام ترک وجود داشت روز بروز تحلیل میرفت.^{۷۷}

در ارتش دیلمیان سربازان پیاده نظام از دیلمیان اصلی بودند و آرایش جنگی آنها آرایش محاصره‌ای بود که دشمن را در حصار از سپرهای خود محصور میکردند و باژوبین باو حمله می‌بردند^{۷۸} و برای اینکه قدرت عملیات را بیشتر توسعه دهند، لازم بود سوار نظام بکمک آنها بیاید و در اینموقع بود که سواران ترک خدمات شایان ملاحظه و توجهی میکردند و سواران ترک در مراحل دفاعی نیز نیروی محکمی بودند.

امرای دیلمی از جلوگیری اختلافات و مشاجراتی که هر دم در ارتش آنها روی میداد عاجز بودند^{۷۹} و ما از طرح بی خردانه بختیار مبنی بر اخراج ترکها، پیش از این صحبت کردیم.^{۸۰} در سال ۳۸۵ هـ (۹۹۵ م) هم صمصام الدوله بقتل عام تمام ترکها در فارس فرمان داد و امرای دیگر آل بویه نیز بخاطر

۷۷- پادشاهان بویه علاوه بر افراد خاندان خود، از ملل و نوادها و قبایل دیگر نیز در خدمت خود نگاه میداشتند چنانکه ابن مسکویه در شرح وقایع سال ۳۶۰ هـ (۹۷۱ م) می‌نویسد: در میان لشکریان عضدالدوله از تیره‌های دیلمی، گیل، ترک، عرب، کرد و زوط (هندی) نیز بوده‌اند و در سال ۳۶۰ و ۳۶۶ هـ (۹۷۰-۹۷۶ م) پیاده نظام حفص (کوه نشینان کرمان) و بلوچ هم در لشکر پادشاهان دیلمی بوده‌اند. (افول: ج ۲ صفحات ۲۹۸ و ۳۰۰-۳۶۸).

۷۸- طبری: جلد سوم ص ۱۶۹۳- منظومه ویس و رامین که بسال ۴۴۸ هـ (۱۰۴۸ م) سروده شده (نگاه کنید به شهریاران گمنام بخش نخست ص ۲) از سپرهای دیلمیان اسم می‌برد و میگوید: «بسان دیوار و متقوش بصد رنگ بود». سپرها بوسیله غلامان مخصوص حمل میشد (افول: ج ۲ ص ۱۵۳). دیلمیان نیزه‌های مخصوصی برای پرتاب نفت مشتمل بکار می‌بردند (مزارق‌النفط و النيران) (همان کتاب ج ۱ ص ۲۷۲) ولی دشمنان ایشان هم غالباً در بکار بردن نفت مشتمل ماهر تر و استادتر از دیلمیان بودند (طبری ج ۳ ص ۱۶۹۳).

۷۹- افول: ج ۳ ص ۱۳۲- در سال ۳۷۶ هـ (۹۸۳ م) در زمان پادشاهی صمصام الدوله نوزده هزار دیلمی و سه هزار ترک در میدان اسپ دوانی به پیشنهاد مهتران مبارزه کردند (افول: ج ۳ ص ۲۵۵).

۸۰- به بخش ۱۱ همین رساله رجوع کنید.

هم‌نژادان خود بترکها فشار زیاد می‌آوردند^{۸۱} ولی چون مذهب شیعه مبنای قدرت خاندان بویه بود^{۸۲} ترکها نمی‌توانستند خود را از دیلمیان جدا سازند و باین جهت بر اثر نارضامندیهای خود دست‌بشورشهای متوالی و پی در پی می‌زدند.

= ۱ ⊙ =

این بود نکاتی اصلی که دوره فرمانروائی و قدرت دیلمیان را مشخص می‌سازد و سعی ما در این رساله بر این بوده است که پیدایش و توسعه سلسله هائی از دیلمیان را که در ناحیه کوچک ساحلی دریای خزر بوجود آمده‌اند نشان دهیم. اگرچه دوران فرمانروائی این سلسله‌ها چندان طولانی نبود و مدت آن بیک قرن ونیم نمی‌رسید ولی باید دانست چنانچه این سلسله‌های ایرانی و همچنین سلسله‌های سامانیان در مغرب و شمال و مشرق ایران نمی‌بودند و ارتباط ایران آنروز را با ایران گذشته حفظ نمی‌کردند بی‌گمان عرف، رسوم، عادات و بالاخره آنچه با ایران باستانی ارتباط میداشت فراموش میشد و بسا آنهمه سوانح و مصائب که تازمان صفویه در ایران روی داد برای ایران بسیار دشوار می‌بود که بتواند باز بر روی پای خود بایستد و احساسات ملی خود را بدست آورد.

۸۱- افول، ج ۲ ص ۱۶۶: در سال ۳۴۶ هجری پس از شورش روزبهان، ممالک دوله نسبت به دیلمیان بی‌اعتنا شد و ترکها را مورد ملاحظت و لطف قرار داد- و باز در کتاب افول خلافت ج ۳ ص ۱۵۸ می‌نویسد: در سال ۳۷۹ هجری بهاء الدوله خیمه و خرگاه خود را در میان ترکها برافراشت و آنرا مجلل تر و باشکوه تر یافت. به مبحث خرده گیریهای ابن عمید وزیر نسبت با خلاق دیلمیان در کتاب افول خلافت ج ۲ ص ۲۷۲ نیز رجوع کنید.

۸۲- ابن الاثیر، جلد هشتم ص ۱۷۷: دیلمیان شیعی مذهب بودند ولی در این آئین حدودی نمی‌شناختند. کسروی بطور تحقیق و مشغص موقعیت الموت را که بعدها اسماعیلیان در آنجا بوجود آمدند، در سرزمین دیلمیان نشان داده است و باستناد تاریخی بنام تاریخ گیل و دیلم که تألیف آن به فضل الدوله تقدیم شده، بنای قلعه و مستحکمات الموت بوسیله یکی از شاهان قدیم دیلم در ۲۴۶ هجری (۸۶۰ م) آغاز شده است. نگاه کنید به جوینی ج ۳ ص ۱۰۵ چاپ انجمن پادشاهی آسیاتی سال ۱۹۳۱.